



Negin
ISSUE 18 SPRING 2003

۶۵۰

نگین

شماره ۱۸ - بهار ۱۳۸۲ - ۲-۳ میلادی
نگین شماره ۳/۵ دلار

هوشنگ گلاب دژ: گذری در کتاب "خاطرات ابتهاج"



ابولحسن ابتهاج
گذری در کتاب
«خاطرات ابتهاج»



kalvat.com

نگینان مسلح در راهرو زندان سلطنت آباد

از کتاب "مصدق به بیان نسو" خلیل نورکمپو



نگین

شماره هجدهم - دوره جدید
۱۳۸۱ خورشیدی - ۲۰۰۳ میلادی
مدیر و سردبیر:
دکتر محمود عنایت
تلفن و فاکس: ۷۹۴۲-۲۶۰ (۳۱۰)

NEGIN

Editor: Dr. Mahmood Enayat
P. O. Box 7424
Santa Monica,
CA 90406
Tel & Fax: (310) 260-7942
Summer 2003

بهای اشتراک نگین:

سالانه در آمریکا ۲۰ دلار
در اروپا ۳۵ دلار
مجله در حکم و اصلاح ورد و قبول مقالات
وارده آزاد است.

از پذیرش کمک‌هایی که مشروط به پیروی از
راه و روش کمک‌کننده، خواه در سیاست و
مذهب و خواه در سایر شئون اجتماعی باشد،
معدوریم.

در این شماره می‌خوانید:

رابرت - علم و آخرین روزهای شاه.....ع.م.
آمریکا و نفرت از دمکراسی.....علی اصغر حاج سید جوادی
عقل در تاریخ.....حمید عنایت
پرسش از آقای سید محمد خاتمی.....حسین زاهدی
اعترافات هیرون و زبان‌های استبداد.....گزنفن - ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
موانع فرهنگی توسعه ایران در عصر پهلوی.....شاپور راسخ
ماجرای فرماندار کل و دانشجویان.....عبدالرضا امیرابراهیمی
سخنان خردمندان.....دکتر منوچهر امیری
با یاد شاملو و سخنرانی او.....حسن شایگان
آدم‌ها و ملاها.....ناصر پاکدامن
گذاری در کتاب خاطرات ابتهاج.....هوشنگ گلاب دژ
یادی از احمد بنی احمد.....دکتر مرتضی مشیر

xalvat.com

هوشنگ گلاب دژ

أبو الحسن ابتهاج؛

گذاری در کتاب «خاطرات ابتهاج»

رئیس «بانک ملی» و «سازمان برنامه» در زمان شاه

مخالفت‌های گوناگون دستگاه‌های دولتی مواجه بودم و در سال ۱۳۴۰ به مناسبت یک سخنرانی که در آمریکا ایراد کردم و طی آن از سیاست دولت آمریکا در حمایت از رژیم‌های فاسد منجمله دولت ایران انتقاد نمودم به محض مراجعت به ایران بازداشت و نزدیک به هشت ماه به استناد اتهاماتی بی اساس و موهوم زندانی شدم.

- پس از بازنشستگی در خرداد ۱۳۵۷ برای معالجه و استراحت کوتاه رهسپار فرانسه شدم. در این اثنا اطلاع یافتم که اسم من و همسرم در فهرست کسانی است که در شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷ سرمایه خود را فرار داده‌اند. متعاقب آن خانه مسکونی واقع در تهران ضبط و اشغال گردید.

- امید و آرزو دارم که پس از تحقیق و رسیدگی و رفع اتهامات به خانه و زندگی خود باز گردیم.

«أبو الحسن ابتهاج»

(نامه‌ی ابتهاج به خمینی و مهدی بازرگان نخست‌وزیر وقت، چاپ شده در روزنامه‌ی آیندگان، ۲۶ تیر ۱۳۵۸، کتاب خاطرات، صص ۵۶۳-۵۶۲).

xalvat.com

سر آغاز:

کار نوشتن گزارشی درباره‌ی دکتر محمد علی مجتهدی، مدیر دبیرستان البرز و بنیادگذار دانشگاه صنعتی آریامهر بر پایه‌ی کتاب خاطرات او را که به پایان بردم [یک سایت گویا، بایگانی مقالات، زیر عنوان «کتاب»، ۱۸/۱۰/۲۰۰۲]؛ دریغ آمد که همین کار را در رابطه با ابوالحسن ابتهاج، رئیس «بانک ملی» و «سازمان برنامه» در زمان شاه و کتاب خاطراتش نکنم.

هر دو؛ انسان‌هایی خودساخته، سازنده، مستقل و کاربر بودند؛ و در هر کجا به کاری اشتغال داشتند، بر آن بودند تا در برابر هر گونه مداخله و اعمال نظر و اعمال نفوذ اشخاص فاقد صلاحیت [حتا شاه]، در ارگان، مؤسسه و نهاد زیر سرپرستی‌شان ایستاده؛ و به هر قیمت که شده و تا پای

...وزیر، ملک را پرسید: هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و خشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟ گفت: آن چنان که شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند پادشاهی یافت. گفت ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهیست تو سر خلق را پریشان برای چه می‌کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

(سعدی، باب اول خلیستان، در سیزده پادشاهان)

«شاه با زورگویی، فساد، ناچیز شمردن مردم، کنار گذاشتن شخصیت‌های آرزنده از صحنه‌ی سیاست، انتصاب افراد ضعیف و فرصت طلب به مقامات حساس؛ زمینه را برای انقلاب آماده کرد. درآمد سرشار نفت هم به او این امکان را داد که در مقابل ملت ایران و خارجی‌ها قدرت نمایی کند.»

...برای روشن شدن اذهان عمومی بدین وسیله به اطلاع عامه می‌رسانم که در مشاغل که عهده‌دار بودم از قبیل ریاست بانک ملی ایران از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹ و ریاست سازمان برنامه از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ همواره خود را موظف در حفظ منافع کشور در مقابل هر گونه اعمال نفوذ داخلی و خارجی می‌دانستم و با نهایت صداقت در حدود توانایی در خدمت به خلق کوشیده و هیچگاه در مقابل زورگویی احدی تسلیم نشده و با صراحت لهجه از تصمیمات غلط مقامات انتقاد نموده و از اجرای کورکورانه اوامر ناصحیح خودداری نمودم و در نتیجه این رفتار مورد غضب قرار گرفته و بالاخره در سال ۱۳۳۷ از مشاغل دولتی برکنار شده و در رشته تخصصی خود و با همکاری همسرم آذر ابتهاج اقدام به تأسیس بانک ایرانیان نمودم و برای پرداخت سهم خود در سرمایه آن، که در چند مرحله افزایش یافته، به دفعات از بانک‌های داخله و خارجه با کسب اجازه از بانک مرکزی ایران و وثیقه‌گذاران سهام خود استقراض نموده و ارز خارجی به ایران وارد نمودم. در تمام دوره تصدی در بانک ایرانیان با اشکال تراشی‌ها و

جان، از هویت و استقلال آن ارگان، دفاع نمایند.

هر دو، به دلیل صفاتی که تنها در نزد چنین افراد استثنائی یافت می‌شوند؛ و بی توجه به خدماتی که در طی دوران سرپرستی نهاد مربوطه انجام داده بودند؛ مورد بی بهری و جفا قرار گرفته؛ و از محیطی که تنفس گاه آنان بود، حذف، طرد و برکنار شدند. و شگفت اینکه؛ آنان که با شاه خودکامه، پنجه در پنجه افکنده بودند؛ از ملایان دین پیشه‌ی بیگانه با علم و دانش و تکنولوژی نیز جز آنچه که از نظام توتالیتر دستمگر پیشین دیده بودند؛ چیز بهتری عایدشان نشد.

مشکل اصلی در کار هر دو، در ماهیت نظام مَنکی و قائم به یک فرد - یعنی شاه، نهفته بود. [مشکلی که با وجود واژگونی و انقراض «نظام شاهنشاهی»؛ به حیات خود در «نظام مطلقه ولایت فقیه»، همچنان ادامه می‌دهد.] این نظام در آن زمان، کاریکاتوری از یک جامعه‌ی مدنی بود که همه یا بسیاری از نهادهای آن جامعه را دارا بود. با این تفاوت؛ که این نهادها به دلیل سلطه و اعمالی حاکمیت یک فرد، یا از محتوا تُهی شده بود و با بی زُقم و کم توان بودند.

شاه، که مرزها و حد و حدود یک پادشاهی در یک نظام مشروطه را زیر پا گذاشته بود؛ در هر کاری دخالت می‌کرد. به جای هر مسئولی فکر می‌کرد. به جای هر مسئولی تصمیم می‌گرفت. و آنچه در پیرامون خود گرد آورد، مُشتی آدم‌های حقیر و مجیز گو بود. برای نمونه: او، در گزینش نمایندگان مجلس و پُر کردن آن از افراد مطیع و بِنقاد و بَله قُربان گو، نقش تعیین کننده داشت. طبیعی است که «مُصَوِّبه‌های این «مجلس»، تنها بیانگر «منویات ملوکانه» بودند و ذره‌ای از خواست مردم را نمایندگی نمی‌کردند. به جرأت می‌توان گفت که در این زمان، حضور سنگین او بر همه جا سایه افکنده بود.

در مورد دکتر مُجتهدی؛ می‌بینیم که شاه، توی مراکز علمی و دانشگاهی و در گزینش و یا برکناری این یا آن شخص؛ مستقیماً [و گاهی با یک تلفون از اتاقی کارش] دخالت و تأثیر گذاری می‌کند. در مورد «ابتهاج»، چنانکه خواهیم دید؛ شاه، در هنگام انعقاد هر قرارداد مهم و حتا غیر مهم، حاضر است و نظر خود را به دیگران، تحمیل می‌کند. پاره‌ای قراردادهای مهم، با دور زدن سازمان برنامه یا هر نهاد مسئول و از بالای سر آن‌ها، بسته می‌شوند. این کار، زیر نظر مستقیم شخص او؛ انجام می‌شود. چرا؟

هر ارگان و هر فردی که بر آن بود تا خود را از این مرکز مُنحصر به فرد قدرت - یعنی شاه، مستقل کند و یا در برابر مُداخله گری‌های او به‌ایستد؛ یا برکنار و حذف می‌شد (نمونه: دکتر مُجتهدی و ابتهاج)، یا به زندان افتاده و در زندان به قتل می‌رسید (تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و...)، و یا وادار به خودکشی می‌شد (داور)، یا مورد بی بهری و بی اعتنائی قرار می‌گرفت و به بازی گرفته نمی‌شد (قوام السلطنه) و یا با کودتا مواجه می‌شد و در برابر دادگاه‌های نظامی قرار گرفته و به تبعید و بازداشت خانگی تا دم مرگ، محکوم می‌گردید (دکتر مصدق). در

مقابل چاکران جان نثاری چون دکتر منوچهر اقبال، شریف اسامی و مانند آنها؛ از الطاف و مراحم ملوکانه برخوردار می‌شدند.

تلاش اشخاصی چون دکتر مُجتهدی و ابتهاج، به این می‌مانست که از استقلال و سلامت ارگان و مؤسسه‌ی زیر سرپرستی خود در دریائی از فساد و تباهی، محافظت نمایند. مورد ابتهاج؛ حتا از دکتر مُجتهدی هم. به دلیل ارتباط مؤسسه‌های زیر پوشش‌اش (بانک ملی و سازمان برنامه) با «پول» و «مداخل»؛ که دُغَل دوستان پیرامون شاه [از افراد خاندان جلیلی سلطنت گرفته تا برادران رشیدیان و آیت‌الله بهبهانی و شعبان بی مُخ و سید ضیاء و...] و حتا خود شاه، چشمداشت سهمی را از این «خوان یغما» داشتند؛ حساس تر و آسیب پذیرتر بود.

شوربوختانه؛ هر ذوی این دوستان، به این نقیصه آگاه بودند. اما به آن اهمیت درخور نمی‌دادند. چرا؟ چون تنها هم و غم آن‌ها این بود که کاری که به پیش می‌بردند، بی زور و شدن با مانع و اشکالی، انجام بشود. اگر «شاه» [چنانکه روش و شیوه‌ی کارش بود]، برای راه افتادن و پیشرفت «کار»، دخالت مستقیم می‌کرد؛ از او ممنون و سپاسگزار هم بودند. تنها زمانی صدای آنها در می‌آمد که این «کار» با مشکلی روبرو می‌شد و یا خود «شاه»، مانع تراشی می‌کرد. مشکل این بود که «کُل» نظام و ماهیت یک بُعدی آن، برای این دوستان مطرح نبود. پراگماتیسم یا خر چیز دیگر.

از اینها گذشته، امتیاز بزرگی که «ابوالحسن ابتهاج» بر «دکتر مُجتهدی» دارد و باید به آن پرداخت؛ این است که او، چنانکه از کتاب خاطرات‌اش بر می‌آید، هیچ گونه تحصیلات دانشگاهی [آکادمیک] رسمی نداشته؛ و آنچه را داشته است، بر پایه‌ی کار و تجربه‌ی شغلی او به ویژه ۱۶ سال کار در «بانک شاهی» به دست آورده است. او بر پایه‌ی همین تجارب بود که با دانش آموختگان دانشگاهی، همسری می‌کرد و حتا از آنان سرتَر بود.

از این روی؛ من بر آنم تا در حد توان‌ام، گزارشی از کتاب خاطرات «ابتهاج» نیز؛ پیش رو بگذارم. در آغاز، من به معرفی این کتاب و هم چنین نویسنده‌ی آن؛ خواهم پرداخت. و سپس؛ از آنجا که حجم کتاب، بسیار زیاد است؛ به آوردن تنها گزیده‌هایی از آن، بسنده خواهم کرد.

xalvat.com

در معرفی کتاب:

کتاب خاطرات «ابوالحسن ابتهاج»؛ در ۹۰۰ صفحه و در دو جلد، در بهار ۱۳۷۱، از سوی «انتشارات علمی»، در تهران؛ چاپ و پخش شده است. به اظهار ناشر: این کتاب، پیش از این تاریخ (که او، آن را «اخیراً» می‌خواند؛ بی آن که توضیح بیشتری بدهد)، در لندن در دو جلد چاپ و منتشر شده است.

بخش بزرگی از جلد دوم کتاب (۳۰۴ صفحه)؛ اسناد و مدارکی است که نویسنده برای اثبات و تأیید گفته‌ها و اظهار نظرهای خود، از آن‌ها یاری جسته است. «فهرست‌ها»، شامل فهرست اسامی و اشخاص و

افزون بر آن. کتاب از چهره‌هایی که در این دوران ۶۰ ساله در زندگی سیاسی و به تبع آن در زندگی اقتصادی کشور ما نقش ایفا کرده‌اند و نویسنده، خود با آنها برخورد و تماس داشته است: یک به یک و به ضرورت نام می‌برد و به داوری آنها می‌نشیند.

در این میان، از اشخاصی چون: احمد شاه قاجار، محمد حسین میرزا قاجار و لعیهد، سپهدار، سید ضیاء و رضاشاه، محمد حسین آیرم،

عبدالحسین تیمورتاش و علی اکبر خان داور (۲ بازیگر سرشناس عصر طلائی)، مستوفی الممالک، مومن الملک، علی شهبلی، محمد ساعد مراغه‌ای، قوام السلطنه، حسین علاه، تقی‌زاده، عبدالحسین هژیر، سپهد حاج علی رزم آراء، مهندس حبیبی، اللهیار صالح، دکتر مصدق، محمد رضاشاه و سرلشکر زاهدی، شریف امامی، دکتر علی امینی، دکتر منوچهر اقبال، آسداالله علم، تیمور بختیار، و... و بیگانگان (سفرها و نمایندگانی سیاسی و اقتصادی) که در این دوره از حیات کشور ما، نقشی بازی کرده‌اند، نام برده می‌شود.

کتاب، از برادران و خواهران (و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها) و مادر شاه و زنان قبلی شاه (فوزیه و ثریا) و حتا پدر «ثریا» (خلیل اسفندیاری)، هم که به مناسبت‌هایی انگشتی در کارها دارند، نام می‌برد. اما چیزی که عجیب است، این است که از «فرح» «شهبانو» همه کاره‌ی دربار و کارگردان فعال در خیمه شب بازی‌های دوره‌ی پایانی زندگی شاه و فیلتر بین بیرون و اندرون و بین شاه و دنیای واقعی، نامی نمی‌برد. مادر فرح و دائی و بقیه‌ی ابواب جمعی آنها که ترسیم‌کننده‌ی سیمای دربار در دو دهه پایانی پادشاهی خاندان پهلوی بودند، نیز از قلم افتاده‌اند. چرا؟ بر من پوشیده است.

به هر روی، علیرغم کمبودهایی، به ویژه در پرداختن بیشتر به پرده‌های پایان تراژدی «نکیبت» شاه، ببخشید، «محمد رضا» شاه؛ می‌توان به تعبیری، کتاب را، گونه‌ای «دائرةالمعارف» یا «فرهنگ سیاسی» درباره‌ی بسیاری از وقایع و شخصیت‌های فعال تاریخ معاصر ایران، از زبان و به قلم کسی که خود در کوران حوادث و رویدادهای آن حضور داشته و سبب تئیدادهای این گوشه‌ی توفانی جهان را بر چهره‌ی خویش لمس کرده است، نامید. خواندن کتاب، برای پی‌بردن به علل سقوط شاه و به قدرت رسیدن مرجعین مذهبی کنونی، بسیار کمک‌کننده و آموزنده است.

xalvat.com

معرفی نویسنده‌ی کتاب:

نام: ابوالحسن ابتهاج
تاریخ تولد: ۸ آذر ۱۲۷۸ خورشیدی
نام مادر: فاطمه، اهل رشت (با خانواده‌ی صاحب املاکی در فومن



ابتهاج: شاه گفت شما خیلی نجوح هستید...

فهرست اماکن هم، ۲۸ صفحه از کتاب را شامل می‌گردد. بقیه‌ی کتاب (۵۶۸ صفحه)؛ خاطرات نویسنده و در حقیقت، زندگی‌نامه [آتوبیوگرافی] وی می‌باشد؛ که از دوران کودکی و تحصیلات ابتدائی او آغاز شده و نزدیک به ۶۰ سال فعالیت‌های شغلی، اداری و سیاسی او را در بر می‌گیرد. (کتاب، حاوی ۴۲ عکس از نویسنده و شخصیت‌هایی که در کتاب از آنها نام برده شده و بریده‌ی روزنامه‌ها و چند کاریکاتور؛ نیز می‌باشد.)

این دوره‌ی ۶۰ ساله [۱۹۷۹ (-) - ۱۹۱۹]، که گستره‌ی زمانی کتاب را شامل می‌شود؛ از جمله مهم‌ترین بخش از تاریخ معاصر میهن ما، می‌باشد؛ که «ابوالحسن ابتهاج»، از دیدگاه خود به عنوان یک «تکنوکرات» [فَن سالار] گردن فرّاز و داری شخصیتی مستقل، شکی به خود و توانا، به آن نگریسته؛ و گوشه‌هایی از این دوره و از این تاریخ را برای ما، بازگو می‌کند.

این کتاب، از هنگامه‌ی انقراض سلسله‌ی «قاجاریه» آغاز می‌کند؛ و در هنگامه‌ی انقراض سلسله‌ی «پهلوی»، به پایان می‌رسد. و از این روی؛ در برگیرنده‌ی رُخدادهای مهم تاریخ معاصر میهن ما، می‌باشد؛ که می‌توان در زیر به پاره‌ای از آن‌ها، که در کتاب آمده است، اشاره نمود. از جمله: آنچه تحت نخستین جنگ جهانی در کشور ما اتفاق افتاد؛ انقلاب بلشویکی در روسیه و حضور نیروهای نظامی روس و انگلیس در ایران و حرکات و فعل و انفعالات آنها و بازتاب این مسائل در صحنه‌ی زندگی سیاسی ما؛ قیام «میرزا کوچک خان جنگلی» در «رشت»؛ کودتای «سید ضیاء» و به قدرت رسیدن «رضاشاه» و لغو قرارداد دارسی و امضاء قرارداد جدید با «شرکت نفت ایران و انگلیس»؛

و همچنین: واقعه‌ی شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران؛ فعالیت «حزب توده» و مسأله‌ی «پیشه‌وری» و «اعزام قوا به آذربایجان»؛ طرح «گلشایان» برای تجدید نظر در امتیاز نامه‌ی شرکت نفت ایران و انگلیس، مُصدّق و ملّی کردن صنعت نفت؛ کودتای ۲۸ مُرداد و «گُرسایوم بین‌المللی نفت»؛ «اصلاحات ارضی شاه» و «واقعه‌ی ۱۵ خرداد»؛ «انقلاب بهمن ۱۳۵۷» و...

شایان یادآوری است که تنها ۷۰ صفحه‌ی نخست کتاب، به رویدادهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ اختصاص داشته؛ و بقیه‌ی آن، به دوران سلطنت محمد رضاشاه پرداخته است. در واقع می‌توان گفت که تمرکز کتاب، روی این دوران می‌باشد. البته، در گزارشگری از مرحله‌ی اخیر نیز؛ هر جا که ضرورت داشته است، نویسنده در این بخش هم، برای نشان دادن زمینه و تاریخچه‌ی رویدادهای، بناگزیر به دوره‌ی پیش از شهریور بازگشته است.

و رشت)

نام پدر: ابراهیم ایتهاج الملک، اهل «گرگان» (در نزدیکی نقرش)؛ شغل: مُستوفی املاک «سپهدار»، بزرگ‌ترین مالک گیلان. [پدر، در قیام «میرزا کوچک خان»، به دست جنگلی‌ها کشته می‌شود.]

تحصیلات: تحصیلات ابتدائی در مدرسه‌ی «رُشدیه» رشت؛ و سپس، مدرسه‌ی «تربیت» در تهران. سال ۱۲۹۱ در ۱۲ سالگی پاریس و آموزش زبان فرانسه و مدرسه‌ی «مونتن» سال ۱۲۹۲ بیروت و کالج پروتستان سوریه و سال ۱۲۹۳ بازگشت به ایران مدرسه‌ی آمریکائی رشت؛ و ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۸ تهران پانسیون در منزل دو خانم آمریکائی و آموزش درس انگلیسی و جبر و مقابله.

خانواده: همسر (آذر) و ۴ فرزند (علیرضا و الهه و شهرزاد و داور).

دوره‌های مهم شغلی و کاری و زندگی:

- * کار در «بانک شاه» (۱۲۱۵ - ۱۲۹۹ به مدت ۱۶ سال)
- * کُمیسر و مُفتش دولت در «بانک فلاحی ایران» (۱۲۱۶ - ۱۲۱۵)
- * معاونت «بانک ملی» (۱۲۱۹ - ۱۳۱۶ به مدت ۳ سال)
- * ریاست «بانک رهنی» (۱۳۲۱ - ۱۳۱۹)
- * ریاست «بانک ملی» (۱۳۲۹ - ۱۳۲۱ به مدت ۸ سال) [برکناری به وسیله‌ی رزم آرا، در ماجرای «میلیسوی»ی آمریکائی]
- * سفیر کبیر ایران در فرانسه (۱۳۳۱ - ۱۳۲۹)
- * مشاور مدیر عامل صندوق بین‌المللی پول (۱۳۳۳ - ۱۳۳۱)
- * ریاست «سازمان برنامه» (۱۳۳۷ - ۱۳۳۳ به مدت ۴ سال) [برکناری به وسیله‌ی دکتر منوچهر اقبال]
- * مَقضوب شاه شدن (سال ۱۳۳۷)
- * تأسیس «بانک ایرانیان» (سال ۱۳۳۸)
- * زندان (سال ۱۳۴۰)
- * مصادره‌ی اموال (سال ۱۳۵۷ به وسیله‌ی جمهوری اسلامی)

گزیده‌هایی از «کتاب خاطرات» ابوالحسن ایتهاج:

نخستین دیدار با شاه:

نویسنده، از دیدارهای مختلفی که با شاه داشته است؛ می‌گوید. داوری او از شاه، پس از نخستین دیدار در سال ۱۳۲۱ پس از منصوب شدن به ریاست «بانک ملی»؛ با داوری از شاه پس از دیداری که در سال ۱۳۳۷ هنگام ترک «سازمان برنامه» با او دارد؛ زمین تا آسمان با هم تفاوت دارد. در واقع، او متوجه شده است که شاه «به تدریج» تغییر کرده است. او، عواملی که در این «تغییر» نقش داشته‌اند، را ذکر می‌کند. [برای آگاهی از چند و چون کامل این «دیدارها»، می‌توان از جمله به صفحات ۸۵-۸۸، ۳۳۲-۳۳۳، ۴۳۱-۴۳۲، ۴۴۵-۴۴۳، کتاب؛ مراجعه کرد.]

از نخستین دیدار، توجه کنید:

«...از همان ملاقات اول از شاه خوشم آمد. جوانی به نظر می‌رسید که رفتارش بسیار معقول و مؤدبانه بود. مدتی با هم صحبت کردیم. در این ملاقات به اندازه‌ای حرف‌های ما خصوصی شد که من به خودم اجازه دادم به شاه بگویم که به عقیده من شما می‌توانید یکی از دو روش را انتخاب بفرمائید: یا سلطنت کنید یا حکومت. و عقیده من این است که اعلیحضرت اگر سلطنت کنند بیشتر به مصلحت است، چون اگر نخست وزیر یا یکی از وزراء مرتکب اشتباهی بشود و یا روش آنها مورد پسند نباشد و شایستگی نداشته باشند می‌توان آنها را معزول کرد و دیگری را به جای آنها گذاشت اما شاه مملکت عوض کردنی نیست...» (خاطرات...، صص ۸۶-۸۵).

و پس از یک روز تعطیل، شاه که سوار بر اتومبیل از خیابان پهلوی می‌گذشته و او را دیده و ایستاده و با هم مشغول صحبت می‌شوند و شاه اسکورتی هم نداشته؛ بر او تأثیر زیادی می‌گذارد: «...صحبت‌های من و شاه خیلی عادی و معمولی بود، اما همین که او به این صورت محبتش را نشان می‌داد طبیعی است که در من خیلی اثر می‌کرد و از رفتار ساده و بی‌آلایش او و همین که بی پروا مانند یک فرد عادی از شهر به شمیران می‌رفت لذت می‌بردم. این آن پادشاهی بود که من دوست داشتم.» (خاطرات...، همان جا، ص ۸۸).

ولی، در دنباله‌ی آن، می‌خوانیم: «از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹ که من در بانک ملی بودم این روابط نزدیک همچنان ادامه داشت. ولی رویه شاه تدریجاً عوض شد. به عقیده من، دو عامل مهم باعث تغییر رویه او شد. یکی تعلق گوئی بیش از اندازه و عدم شهامت اخلاقی بسیاری از اطرافیان در بیان حقایق، چرا که وقتی کسی سال‌ها در چنین موقعیتی قرار گرفت باید خیلی قوی‌الاراده باشد که تحت تأثیر واقع نشود. عامل دیگر حمایت کامل خارجی‌ها از او بود.» (خاطرات... همان، ص ۸۸).

نویسنده می‌گوید که: «...من به همه اشخاصی که عقیده داشتم اصرار می‌کردم به شاه نزدیک شوند و از دربار دوری نکنند. چون در غیر این‌صورت عده‌ای ناباب و ناصالح دور شاه را می‌گیرند و من - که آنوقت نسبت به شاه علاقه و اعتقاد داشتم، مایل بودم اطرافیان او اشخاص حساسی باشند. بعدها متوجه شدم که متأسفانه خود شاه بی‌میل نبود که اشخاصی دور و بر او باشند که غلام و مطیع و متملق هستند.» (خاطرات...، ص ۲۱۲).

xalvat.com

ریاست بانک ملی:

زمانی که «قوام السلطنه»، ریاست بانک ملی را به «ایتهاج» پیشنهاد می‌کند؛ او برای پذیرفتن آن، شرایط خود را مطرح می‌کند. که پذیرفته می‌شود. این شرایط، عبارت بودند از: (۱) لایحه‌ای که در زمان نخست‌وزیری فروغی برای استخدام یک سوئیسی به عنوان رئیس بانک ملی تقدیم مجلس شده بود سترد شود. (۲) به عنوان رئیس کل

رئیس شعبه‌ی بندر پهلوی بانک، ماجرای امیر حسین خان ایلخان بختیاری و تقاضای وام، سهیلی و توصیه‌ی پسرش برای استخدام در بانک، ماجرای عبدالقدیر آزاد و گزارش او مبنی بر دخالت رئیس شعبه‌ی سبزوار بانک در کارهای سیاسی، رضوی نماینده مجلس و تصویب نامه‌ی هیأت وزیران برای دادن دلار به او، و... اشاره می‌کند، که در همه‌ی موارد نام برده شده، ابتهاج می‌ایستد و آنچه را که درست است به گرسی قبول می‌نشانند. (خاطرات...، صص ۹۸-۱۰۹).



علاء گفت نمی‌بایست چنین حرفی زده باشید

بانک، با اختیارات تمام و با قبول مسئولیت کامل بانک را اداره کند. در اتخاذ تصمیم برای اداره‌ی بانک الزامی به رعایت نظر معاونین نداشته باشد، (۳ نقش شورای عالی بانک بیش از نقش هیأت مدیره یک شرکت سهامی نباشد، و (۴ کمک به کارمندان بانک، به این صورت که دولت طرحی به مجلس ببرد که به موجب قانون هر ساله ۵ درصد از سود ویژه‌ی بانک، به عنوان پاداش، بین کارمندان

بانک (منهای رئیس بانک) تقسیم شود. (خاطرات...، صص ۸۳-۸۴). او در دوران ریاست خود در بانک ملی، اقدامات درخور توجهی، هم در رابطه با خود بانک و کارکنان آن انجام داد و هم منشاء اقدامات مالی و اقتصادی در بانک گردید (خاطرات...، صص ۹۸-۹۰ و صص ۲۴۰-۱۵۶). اما به گفته‌ی خود او توجه کنیم که کدام «کار» را در این میان، «مهم» می‌خواند:

«شاید مهم‌ترین کاری که در بانک ملی کردم این بود که توانستم از دخالت دیگران در کارها جلوگیری کنم. به کرات کارمندان به چشم خود می‌دیدند که هیچ کس نمی‌تواند در بانک اعمال نفوذ کند. این رویه اثر بسیار عمیقی در روحیه کارمندان گذاشت، به طوری که تقریباً بدون استثنا همه به کارشان مؤمن شده بودند.» (خاطرات...، ص ۹۷). بی انصافی است اگر کمی بیشتر روی اقدامات مالی و اقتصادی در بانک ملی در زمان تصدی ابتهاج، درنگ نکنیم. گوشه‌ای از این «اقدامات»، را فهرستوار مرور می‌کنیم:

تفکیک حساب‌های بانک ناشر از معاملات بازرگانی، تأمین اعتبار لوله‌کشی شهر تهران، اقدام در مورد جواهرات سلطنتی در جهت گردآوری آن‌ها در یک مکان واحد و به نمایش گذاشتن آن‌ها برای بازدید همگانی، تبدیل پُشتوانه‌ی پول ایران از نقره به طلا، دریافت طلا از انگلیس و فروش مسکوک طلا، انتقال لیره‌های شرکت نفت ایران و انگلیس به بانک ملی، تلاش برای لغو قانون ممنوعیت نشر اسکناس، درگیری و اختلاف با «بانک شاهی» در مورد سپرده‌ی بانک‌ها، انتقال حساب‌های ارتش آمریکا به بانک ملی، اختلاف با «بانک شاهی» بر سر تاریخ انقضای مدت امتیاز نامه‌ی بانک در ایران، کوشش برای تأمین اعتبار برنامه‌های عمرانی (تبدیل لیره‌های ایران به دلار و تضمین آنها در مقابل تنزل لیره)، تنزل لیره و دریافت غرامت از انگلستان، پیشنهاد برای تغییر پُشتوانه‌ی پول (از صد در صد به پنجاه درصد) و... (خاطرات...، صص ۲۴۰-۱۵۶).

دخالت‌های دیگران در کارها:

از از میان «دخالت دیگران در کارها»، به ماجرای وام عبدالرضا پهلوی، قوام‌السلطنه و تقاضای وام و اعتبار، قوام‌السلطنه و دستور اخراج

امیر حسین خان ایلخان بختیاری و تقاضای وام:

ابتهاج، درباره‌ی یکی از افرادی که می‌خواست بی آنکه مقررات بانک را رعایت کند، از بانک وام بگیرد؛ می‌نویسد:

«...گفتم متأسفم که نمی‌توانم به تو این وام را بدهم، برای اینکه مقررات بانک اجازه نمی‌دهد. ولی مطمئن باش اگر می‌توانستم می‌دادم. چند وقت بعد یک روز امیر حسین خان با عجله به دیدن من آمد و پیغام داد که کار خیلی فوری دارد و دو دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد. گفتم بیاید. آمد و گفت الساعه از پیش شاه می‌آیم. رفتم به شاه گفتم اعلیحضرت استدعا می‌کنم به ابتهاج امر بفرمائید که این وام را به من بدهد. شاه گفت به ابتهاج؟ او به خواهر من پول نداد. می‌خواهی به تو وام بدهد؟ گفتم آقای امیر حسین خان، حالا دیدی که من بیهوده نمی‌گفتم. من به هیچ کس حتی به خواهر شاه هم، اگر مخالف مقررات باشد، پول نمی‌دهم.» (خاطرات...، ص ۱۰۱).

xalvat.com

موضوع وام «اشرف»، چه بود؟

از زبان «ابتهاج» می‌شنویم که:

«موضوع تقاضای اشرف پهلوی این بود که وقتی به دعوت دولت هند به آن کشور رفته بود به چند نفر از جمله رزم‌آرا و هژیر و پیشکارش علی ایزدی، تلگراف زده بود که بیایند پیش من و صد هزار روپیه پول برای او بگیرند و به هندوستان حواله کنند... هژیر با من صحبت کرد و ایزدی را پیش من فرستاد که اگر این پول را فوراً حواله نکنیم والا حضرت نمی‌توانند به ایران برگردند. پرسیدم معادل ریالی این مبلغ کجاست؟ ایزدی گفت من اطلاعی ندارم، ایشان تلگراف زده‌اند که بروید از ابتهاج بگیرید. گفتم بر فرض که ریال آن را هم داشته باشید من نمی‌توانم این کار را بکنم... روز بعد شاه را دیدم، گفت می‌دانید اشرف تا قرضش را نپردازد نمی‌تواند از هند خارج شود؟ آیا امکان ندارد این پول را به او برسانید؟ جواب دادم مطمئن باشید اگر می‌توانستم تا به حال این پول را حواله کرده بودم. ولی متأسفانه امکان پذیر نیست. بالاخره ناچار شدند بروند از بازار آزاد ارز بخرند و حواله کنند.»

(خاطرات...، ص ۱۰۲-۱۰۱).

وام عبدالرضا پهلوی:

عبدالرضا پهلوی، برادر شاه یک میلیون تومان از بانک ملی وام می‌گیرد و کاخ خود را به عنوان وثیقه در بانک گرو می‌گذارد. در سرسید وام، او به نامه‌های بانک پاسخی نمی‌دهد. ابتهاج دستور می‌دهد که تا مدت معینی به او مهلت بدهند. اگر تا آن روز بدهی‌اش را نداد اجرائیه صادر شود. ابتهاج می‌نویسد:

«یک روز شاه به من گفت اگر عبدالرضا پول بانک را پس ندهد چکار خواهید کرد؟ گفتم خانه ایشان را حراج خواهیم کرد. شاه گفت مگر کسی کاخ عبدالرضا را می‌خرد؟ گفتم زمینش را قطعه قطعه می‌کنم و می‌فروشم. شاه گفت واقعاً این کار را خواهید کرد؟ گفتم البته اعلیحضرت. و بالاخره هم شاه شخصاً بدهی عبدالرضا را به بانک پرداخت کرد.» (خاطرات...، ص ۹۸).

xalvat.com

شاه به تشریفات خیلی علاقه داشت!

ابتهاج، در زمانی که سفیر ایران در فرانسه بود، به مسائلی بر می‌خورد که به نظرش مُضحک و زائد می‌آید. او در صدد تغییر آنها بر می‌آید ولی با مقاومت شاه روبرو می‌شود. به این مسائل و رویکردهای ابتهاج به آنها، از زبان خود او توجه کنید:

ماجرای صمد خان ممتاز السلطنه:

وقتی به فرانسه رفته سفارت ایران در پاریس هفت راین داشت که یکی از آنها، پرنس صمد خان ممتاز السلطنه بود... در زمان من تعداد راین‌های سفارت آمریکا و سفارت انگلیس در پاریس، بیش از هر سفارتخانه دیگری بود که تازه آنها هم هر یک چهار راین داشتند. به این ترتیب، شایسته نبود که با این وصف ما هفت راین داشته باشیم. همین موضوع را به وزارت امور خارجه گوشزد نمودم ولی تصمیمی دربارهٔ تقلیل تعداد راین‌ها گرفته نشد...

صمد خان را احمد شاه به پاریس فرستاد و او اصلاً شاهزاده نبود و لقب «پرنس» را هم احمد شاه به او داده بود. وقتی من به پاریس رفتم هنوز اسم صمد خان به عنوان مستشار در فهرست اعضای سفارت و با لقب والاحضرت می‌آمد.

این نوع موارد برای من نه فقط مسخره بلکه خجالت‌آور بود. وقتی هنوز در بانک ملی بودم یک روز رفته پیش شاه و گفتم که پدرتان همه لقب را ملغی کردند، شما هم بیائید این لقب جناب را ملغی کنید. همچنین گفتم در تهران به هر سفارتخانه‌ای که می‌روم هر ایرانی که می‌آید و او را نمی‌شناسند به او اکسلانس می‌گویند و وقتی رد می‌شود او را مسخره می‌کنند. شاه گفت ایران یک کشور سلطنتی است. گفتم هلند هم سلطنتی است ولی آنجا به هیچکس اکسلانس اطلاق نمی‌شود

مگر به وزیر خارجه و سفیری که در مأموریت در خارج از کشور است. حتی به رئیس الوزراء هم اکسلانس نمی‌گویند. البته شاه پیشنهاد مرا قبول نکرد برای این که خود او هم به این تشریفات خیلی علاقه داشت.» (خاطرات...، صص ۲۵۹-۲۵۸).

ثریا، «علیاحضرت ملکه امپراطریس»:

ابتهاج، ماجرای دیگری از گیر و گرفت‌های خانوادگی شاه‌ی در رابطه با القاب و عناوین دهن پُر کن اشرافی: را گزارش می‌کند:

«وقتی قرار بود ثریا به عنوان ملکه ایران به پاریس بیاید، علاء که آن وقت وزیر دربار بود، تلگراف کرد که عنوان رسمی ملکه ثریا «علیاحضرت ملکه امپراطریس» است. به علاء تلگراف زدم که اگر فرانسوی‌ها بخواهند این جمله را بگویند به کلی در آن خواهد ماند. و این کار صحیح و شایسته نیست. ضمناً پیشنهاد کردم که به جای آن عنوان عریض و طویل جمله «علیاحضرت ملکه» را بگویند. بالاخره هم وزارت دربار پیشنهاد مرا نپذیرفت.» (خاطرات...، ص ۲۵۹).

دیدار با شاه و انتصاب به ریاست «سازمان برنامه»:

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ «و عقد قرارداد نفت و روشن شدن میزان درآمدهای سالیانه ایران از محل آن» ابتهاج به ایران باز می‌گردد تا به گفته‌ی خودش «...تمام هم خود را صرف این کنم که درآمدهای حاصل از فروش نفت تلف نشود.» (خاطرات...، ص ۳۳۳).

به همین روی، سه روز پس از ورود، به دیدار شاه رفته و دلایل بازگشت خود را برای او شرح می‌دهد. به گفتگوی او با شاه، توجه کنید:

«به او گفتم... درآمد نفت باید صرف عمران این مملکت شود و حق نیست که این فرصت خداداد با ندامت کاری‌ها و بی مسئولیتی‌ها از بین برود. شاه در جواب من گفت برای شما دو کار در نظر گرفته بودیم یکی شرکت نفت و دیگری سازمان برنامه. نفت را در هر حال خارجی‌ها اداره خواهند کرد. بنا بر این بهتر است به سازمان برنامه بروید. گفتم اعلیحضرت من هیچوقت فراموش نکرده‌ام با چه طرز زنده‌ای از بانک ملی برکنار شدم. با من بدتر از یک خانه شاگرد رفتار کردید. من همان ابتهاج هستم و عوض نشده‌ام. می‌دانید که او امرتان را کورکورانه اجرا نخواهم کرد. شاه تا پشت گوش سرخ شد و من ادامه دادم که می‌آیند، به عرضتان می‌رسانند که شما شاه هستید پس این آدم چه می‌گوید؟ یک دفعه، ده دفعه، بالاخره در اعلیحضرت اثر خواهد کرد. آیا فکرش را فرموده‌اید؟ شاه گفت می‌خواهم پول نفت دست کسی باشد که تحت نفوذ احدی قرار نگیرد. شاه جواب مرا، همانطور که عادت او بود، بدین نحو، بطور غیر مستقیم داد. گفتم نخست‌وزیرتان چه نظری دارد؟ جواب داد او کاملاً موافق است. اما بهتر است خودتان هم با او ملاقات کنید. گفتم بسیار خوب. البته یک شرایطی هم دارم. شاه گفت شرایطتان را بگوئید. گفتم اول باید بروم

لجوج هستید. جواب دادم اتفاقاً اعلیحضرت اشتباه می‌فرمائید، این لجاجت نیست. این‌ها دوستان من نیستند، تمام اشخاصی هستند که همیشه نسبت به من نظر مخالف داشته و با من دشمن بوده‌اند. اینها مرا عامل انگلیس می‌دانستند. لابد انوشیروان سپهبدی به غرضتان رسانده است که یک وقتی مصدق مرا برای اداره شرکت نفت در نظر گرفته بود ولی وقتی موضوع در کمیسیون نفت مطرح شده بود، همه این‌ها یک صدا مخالفت کرده



می‌خواستم سرتیپ ریاحی را (سمت راستی) معاون سازمان برنامه کنم

بودند که یک انگلیسی بیاورید بهتر از ابتهاج است. اما اعلیحضرت می‌خواهند با اینها تصفیه حساب سیاسی بکنند. من که نمی‌توانم بروم و به جای این افراد از خارج آدم بیاورم. این کاری که من در سازمان برنامه دارم کار آسانی نیست. ممکن است بین این عده چند نفر خائن هم باشند و یک کارهایی هم بخواهند بکنند، ولی اجازه بفرمائید مسئولیت آنها به عهده من باشد. بعد اضافه کردم خیلی آسان است که اعلیحضرت هر امری بفرمائید من اجرا کنم، ولی اگر من تسلیم بشوم و این افراد را بیرون کنم از من نخواهند پرسید که شما در این دستگاه دزدتر از اینها نداشتید که اینها را به دیوان کیفر فرستادید؟ و آنوقت درست است که بگویم این‌ها دزد نیستند ولی من به امر اعلیحضرت آنها را بیرون می‌کنم؟ و افزودم اعلیحضرت، یک روز تمام ایرانی‌ها طرفدار مصدق بودند پس حالا باید همه آن‌ها را گرفت و تنبیه کرد؟

پس از آن از شاه پرسیدم چند نفر این طور با شما صحبت می‌کنند؟ گفت هیچکس. گفتم پس استدعا می‌کنم به دیگران از این نوع اوامر نفرمائید، چون فوراً اوامرتان را اجرا می‌کنند و این به نفع مملکت و حتی به نفع خود اعلیحضرت هم نیست، و ما نمی‌توانیم از این راه مملکت را اصلاح کنیم. من مصمم هستم با این افراد آنچنان رفتار کنم که تماشان با نهایت صمیمیت و صداقت برای سازمان برنامه کار بکنند. و همین طور هم شد. (خاطرات...، ص ۳۴۸).

دسته دسته، سودجویان می‌رسند!

در «سازمان برنامه»، همچون «بانک ملی»، ابتهاج با «دخالت دیگران» روبرو است و باید از کار آنها «جلوگیری» کند. در زیر، چند مورد از این «دخالت»‌ها و چگونگی برخورد ابتهاج به آنها را که در کتاب خاطرات آمده است؛ بازگو می‌کنم:

xalvat.com

توصیه‌ی دفتر مخصوص:

«وقتی شاه سازمان برنامه را به من تکلیف کرد یکی از شرایط من این بود که از کسی توصیه و سفارش نخواهم پذیرفت. با وجود این یک روز از دفتر مخصوص نامه‌ای آمد که ساختن راه مازندران را به رحیم

سازمان برنامه را مطالعه کنم آنوقت شرائطم را عرض خواهم کرد. گفت پس این موضوع را با نخست‌وزیر مطرح کنید. (خاطرات...، صص ۲۳۴-۲۳۳، تأکید از من است).

شاه و مخالفت با استخدام سرلشکر ریاحی

ابتهاج در رابطه با استخدام «سرلشکر ریاحی» به عنوان «معاونت سازمان برنامه»، با سید شاه مواجه می‌شود؛ و به دلیل مخالفت شاه، از این کار منصرف می‌شود. به گزارش او در این باره، توجه کنید:

«هنگامی که مشغول ایجاد تشکیلات سازمان برنامه بودم یک روز پرودم از سرلشکر تقی ریاحی، که در زمان دکتر مصدق رئیس ستاد ارتش بود، خیلی تعریف کرد و گفت وقتی برای انجام مذاکرات به منظور حل بحران نفت با هیأت نمایندگی بانک جهانی به ایران آمده بود ریاحی از همه ایرانیانی که با آنها سر و کار پیدا کرده بود واردتر به نظر می‌رسید. راجع به ریاحی تحقیق کردم. معلوم شد او نیز فارغ‌التحصیل دانشکده پلی تکنیک پاریس است و از لیاقت او خیلی تعریف شنیدم. ریاحی را برای معاونت سازمان برنامه در نظر گرفتم و موضوع را چند بار با شاه مطرح کردم.

یک بار شاه گفت شما می‌دانید ریاحی از حقوق مدنی محروم است؟ علت محرومیت ریاحی از حقوق مدنی همکاری با دکتر مصدق بود. به شاه گفتم که برای رفع این مانع می‌توانیم لایحه مخصوصی به مجلس ببریم. شاه جوابی نداد تا این که بالاخره یک روز در مقابل اصرار من گفت اگر چنین کاری بکنم امرای ارتش قیام خواهند کرد. با این حرف شاه از استخدام ریاحی منصرف شدم.» (خاطرات...، ص ۳۴۷).

موضوع طرفداران مصدق:

ابتهاج، در خاطرات خود به زمانی [در اوایل کارش] اشاره می‌کند که یادداشت‌هایی از سازمان امنیت می‌رسیده که در آنها، این موضوع را گوشزد می‌کرده‌اند که «عده‌ای از کارمندان سازمان برنامه عضو حزب ایران و از طرفداران مصدق هستند و مرتباً جلسات شبانه دارند.» (خاطرات...، ص ۳۴۷). او می‌گوید:

«شاه یک بار به من گفت سازمان امنیت گزارش داده که مطالبی به شما نوشته‌اند ولی شما اعتناء نکرده‌اید. سازمان امنیت می‌گوید وجود این افراد در سازمان برنامه خطرناک است و پرونده‌هایشان باید به دیوان کیفر فرستاده شود. به شاه گفتم من چنین کاری نخواهم کرد. شاه چون دید که من زیر بار نمی‌روم با اوقات تلخی ایستاد و بعد شروع کرد به قدم زدن. من هم بلند شدم و با او به راه افتادم. شاه گفت شما خیلی

من بیشتر احترام بگذارد برنده مناقصه خواهد شد؟ گفت... گفتم... شرکت بلژیکی چون شرایط بهتری داشت برنده شد و اگر خیال می‌کنید طرح‌های فنی باید منحصرأ به شرکت‌های آلمانی واگذار شود اشتباه می‌کنید. (خاطرات...، ص ۴۱۹).

حمله‌ی شعبان بی مُخ و چاقوکش‌ها به سازمان برنامه، به تحریک برادر زاده‌ی آیت‌الله بهبهانی:

تختین روز آغاز کار در سازمان برنامه، ابتهاج می‌بیند عکس بزرگی از شاه و عکس بزرگی دیگری از شاهپور عبدالرضا، برادر شاه، در اتاق مدیر عامل نصب کرده‌اند. وقتی می‌رسد که عکس عبدالرضا برای چیست؟ پاسخ می‌شود که او رئیس افتخاری سازمان برنامه است. ابتهاج دستور می‌دهد عکس را بر دارند. بقیه‌ی ماجرا را از زبان خود ابتهاج بشنویم:

«پس از چندی یک روز علوی مقدم، رئیس شهربانی، بدون اطلاع قبلی به دیدن من آمد و گفت از دفتر تان بیرون نروید، آمده‌اند شما را بکشند. پرسیدم کی آمده مرا بکشند؟ گفت شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مُخ) با عده‌ای از چاقوکش‌هایش آمده‌اند جلوی ساختمان سازمان برنامه عکس‌های شاه و عبدالرضا را آورده‌اند که در دفتر مدیر عامل نصب کنند و می‌گویند هر کس بخواهد مانع شود او را می‌زنند. وقتی چگونگی موضوع را از رئیس شهربانی سؤال کردم، گفت این کار بهبهانی است.

بهبهانی یکی از معاونین سازمان برنامه بود برادر زاده آیت‌الله سید محمد بهبهانی، که از روحانیون طراز اول تهران به حساب می‌آمد و در قضایای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور مؤثری از شاه طرفداری کرده بود... بلافاصله دستور انفصال او را دادم. مأمورین شهربانی هم چاقوکش‌ها را متفرق کردند. (خاطرات...، ص ۳۴۴-۳۴۲).

او ادامه می‌دهد: «چند ماه بعد سناتور علی بهبهانی، برادر آیت‌الله سید محمد بهبهانی، به دیدن من آمد و گفت شما می‌دانید که خانواده ما همیشه از شما حمایت کرده است. او راست می‌گفت... گفت شما چهار نفر از خانواده ما را از سازمان برنامه بیرون کرده‌اید. این را هم راست می‌گفت، یکی از آنها رئیس مؤسسه چای بود. گزارش دادند که دزدی می‌کند. تحقیق کردم و چون برابم مسلم شد منفصلش کردم. دو می یکی از اطباء بیمارستان سازمان برنامه بود... نفر سوم هم بهبهانی معاون سازمان برنامه بود.»

سناتور بهبهانی پرسید یعنی می‌فرمائید اینها دیگر نمی‌توانند اینجا برگردند؟ گفتم تا روزی که من اینجا هستم خیر. گفت خانواده بهبهانی پانصد سال با عزت در ایران زندگی کرده‌اند. این سازمان برنامه هم مثل سفره‌ای است که پهن شده و ما هم در این سفره سهیم هستیم. گفتم که وقتی من رئیس بانک ملی بودم همیشه به خودم می‌گفتم من ازدهائی هستم که ملت ایران او را برای حفظ اموال بانک روی این گنج

علی خرم، یکی از مقاطعه کارهای تهران، بدهید. به دفتر مخصوص جواب دادم که راه مازندران را به خرم بدهید یعنی چه؟ من چطور می‌توانم چنین کاری بکنم؟ این کار یک تشریفات قانونی دارد. برای انتخاب مقاطعه کار باید مناقصه بگذاریم.

چند روز بعد مجدداً نامه‌ای از دفتر مخصوص آمد که حتماً باید این کار را به خرم بدهید. اصلاً نمی‌فهمیدم اصرار دفتر مخصوص چه علتی دارد تا این که تحقیق کردم و معلوم شد سید ضیاء طباطبائی نزد شاه از این شخص حمایت می‌کند و احتمالاً طبق دستور شاه دفتر مخصوص مرتباً به سازمان برنامه نامه می‌نویسد. به دفتر مخصوص پاسخ داده شد که فرقی بین خرم و دیگران وجود ندارد و او هم می‌تواند مانند سایر مقاطعه کارها در مناقصه شرکت کند. (خاطرات...، ص ۳۴۷).

ملکه ثریا و گلیه سفیر آلمان:

ابتهاج، می‌نویسد: «وقتی به سازمان برنامه آمدم گاهی اوقات که ملکه ثریا را می‌دیدم حس می‌کردم که او دیگر آن خانم خجولی نیست که نمی‌شد با او حرف زد، بلکه برای خودش شخصیتی پیدا کرده و اطمینان بیشتری به خود دارد. یک روز مرا خواست و گفت که سفیر آلمان پیش من آمده و می‌گوید بعضی از شرکت‌های بزرگ آلمانی علاقه دارند در ایران سرمایه‌گذاری کنند ولی موفق به دیدن رئیس سازمان برنامه نمی‌شوند. او گفتم به سفیر آلمان بفرمائید هر کس بخواهد مرا ببیند مخصوصاً اگر برای کارهای سرمایه‌گذاری باشد به سادگی می‌تواند مرا ملاقات کند. خواهش می‌کنم به سفیر آلمان بفرمائید در آینده مزاحم علیاحضرت نشود و مستقیماً با خود من تماس بگیرد. این اولین و آخرین باری بود که ملکه ثریا خواست در مسائل مربوط به سازمان برنامه دخالت کند. (خاطرات...، ص ۳۴۲-۳۴۱).

xalvat.com

پدر ثریا هم، بله!

در سفری که ابتهاج، در پائیز سال ۱۳۳۶ بنا به دعوت دولت آلمان (فدرال) به این کشور می‌کند، با خلیل اسفندیاری، پدر ثریا هم دیدار و گفتگویی دارد که با هم می‌خوانیم:

«در این سفر ارهارد هیأت ایران را به ناهار دعوت کرد و طی نطقی از پیشرفت‌های ایران تعریف کرد و من هم با تشکر به خدمات برجسته ارهارد اشاره کردم. وقتی از سر میز برخاستم خلیل اسفندیاری، پدر ملکه ثریا که سفیر ایران در آلمان بود، به من گفت احترامی که ارهارد برای شما قائل شد نسبت به هیچ ایرانی دیگری قائل نشده بود، حتی وقتی دکتر امینی به عنوان وزیر دارائی به اینجا آمد به هیچ وجه تا این حد از او تجلیل نشد ولی حیف که شما نسبت به آلمانها نظر خوبی ندارید. گفتم چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ گفت شما فلان مناقصه را که شرکت زمینس در آن شرکت کرده بود به یک شرکت بلژیکی دادید. گفتم آقای اسفندیاری یعنی شما خیال می‌کنید هر کس به

زمین‌های مزروعی‌اش در قزوین چاه آب حفر کنند. چون من این درخواست را رد کردم دوباره از من رنجید. پس از اینکه از سازمان برنامه استعفاء دادم، یک روز در یکی از مهمانی‌های سفارت ترکیه وقتی مرا دید رویش را برگرداند و رفت.

گمان می‌کنم علاوه بر رنجشی که داشت نزدیکی او با شاه هم باعث این کار او شد. چون آن زمان روابط شاه با من تیره شده بود. او آنوقت

به شاه خیلی نزدیک بود. و از این موضوع برای آباد کردن املاکش به هزینه وزارت کشاورزی و از اعتبارات بانک کشاورزی استفاده‌هایی بسیار می‌برد. اصولاً تمام درهارو به او باز بود و از این وضع بهره‌برداری می‌کرده (خاطرات...، ص ۱۴۸).

باج گیرها، از ماهی‌های جنوب هم نمی‌گذرند!

در گزارش ابتهاج از طرح‌های سازمان برنامه در رابطه با ماهیگیری در خلیج فارس، از روی آوری باج‌گیرهای پیرامونی دربار، برای بردن سهمی از این میان به منطقه آگاه می‌شویم؛ و می‌بینیم که چگونه آنها با این کار خود، همه‌ی رشته‌ها را پنبه کردند. در بخشی از این گزارش آمده است:

«یکی از طرح‌های مهمی که به ابتکار من انجام شد جلب یکی از شرکت‌های بزرگ ماهیگیری ژاپنی بود که از آنها دعوت شد به ایران بیایند و راجع به امکانات خلیج فارس مطالعه کنند» (خاطرات...، ص ۴۱۳).

و در ادامه‌ی این کار: «...در سال ۱۳۳۵ شرکت مختلطی که دو سوم ایرانی و یک سوم ژاپنی بود با سرمایه ۹۰ میلیون ریال که در سه قسط پرداخت می‌شد تشکیل شد و... بعد از سال دوم ژاپنی‌ها از فرستادن کشتی‌های صید به خلیج فارس خودداری کردند. وقتی تحقیق کردم معلوم شد یکی از اقوام بسیار نزدیک دکتر اقبال، نخست‌وزیر وقت، با توسل به وسائل مختلف ژاپنی‌ها را تحت فشار قرار داده بود که چنانچه حق‌الزحمه او که به ادعای خودش واسطه‌ی استخدام آنها بوده است پرداخت نشود اقدام به توقیف کشتی‌ها خواهد کرد. وقتی این خبر به من رسید متحیر شدم زیرا احدی در این کار دخالت نداشت و استخدام شرکت ژاپنی منحصرأ به دستور خود من انجام گرفته بود. مضافاً به اینکه ماده‌ی مربوط به عدم دخالت واسطه‌ها در قرارداد آنها نیز گنجانده شده بود.

به محض اطلاع از این موضوع از خسرو هدایت، قائم مقام سازمان برنامه که ضمناً سمت معاون نخست وزیر را نیز عهده‌دار بود، خواستم که مراتب را به استحضار نخست‌وزیر برساند و از طرف من خواهش کند که از اقدامات آن شخص جلوگیری شود. نخست‌وزیر در جواب به



فربا (ملکه سابق) گفت سفیر آلمان پیش من آمده است...

گذاشته است که هیچ کس به آن تجاوز نکند. الان هم که در سازمان برنامه هستم با خودم همین فکر را می‌کنم و عقیده دارم که من حافظ منافع مردم ایرانم... (خاطرات...، صص ۳۴۵-۳۴۵).

پادوهای کودتای ۲۸ مرداد، باج خواهی می‌کنند:

داستان «شعبان بی شُخ» و بهیچانی‌ها را

شنیدیم. بد نیست درباره‌ی دو فرد دیگر از پادوهای کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی برادران رشیدیان نیز، مطلبی از زبان ابتهاج بنویسیم:

«چندین سال بعد از رفتنم از سازمان برنامه، هنگامی که دیگر بستنی در دولت نداشتیم، در یکی از روزنامه‌های تهران شخصی شرحی نوشته بود مبنی بر اینکه شرکت «براین کوهون»، که من آن را برای ساختن فرودگاهها استخدام کرده بودم، به برادران رشیدیان و یکی دو نفر دیگر مبلغی بسایت حق‌الزحمه برای به دست آوردن قرارداد ساختمان فرودگاهها پرداخته است. باید تأکید کنم که قرارداد مربوط به ساختن فرودگاهها، مانند سایر قراردادهائی که در زمان تصدی من منعقد شد، بدون دخالت هیچ نوع واسطه‌ای امضاء شده بود... برادران رشیدیان، و احتمالاً یکی دو نفر از شرکایشان، سراغ کوهون رفته و ادعا نموده بودند که آنها باعث شده‌اند که قرارداد فرودگاهها به کوهون واگذار شود و در مقابل تقاضای پول کرده بودند...» (خاطرات...، ص ۴۳۷).

سردسته‌ی کودتاگران، چه طور؟

ابتهاج، به جای آنکه خود درباره‌ی زاهدی به داوری بنشیند؛ اظهار نظر بیگانگان مرتبط با او و شاه را، در مورد او، یعنی: شخصی که تجربه‌ی تاریخی مردم را برای بنا کردن «جامعه‌ی مدنی»، با اداره و رهبری کودتای ۲۸ مرداد به خاک و خون کشاند؛ بازگو می‌کند:

«در آن هنگام خارجی‌ها به طور اعم، و انگلیس‌ها به طور اخص، در مورد اوضاع ایران و آینده مملکت اظهار بدبینی می‌کردند. راجع استیونز، سفیر انگلیس، شاه را ضعیف و بی اراده و زاهدی را برای نخست‌وزیری نامناسب می‌دانست و معتقد بود که زاهدی به ظن قوی مشغول پُر کردن جیب خود و دوستانش است» (خاطرات...، صص ۳۶۰-۳۶۱).

xalvat.com

سید ضیاء و حفر چاه:

ابتهاج، در رابطه با «سید ضیاء» می‌نویسد که:

«سید ضیاء دوست من شد و همه جا از من حمایت می‌کرد تا اینکه وقتی از من خواست، که با استفاده از امکانات سازمان برنامه، در

و در همین رابطه:

«...وقتی از دفتر بدر بیرون آمدیم به علاء گفتم من دیگر دنبال این کار را نخواهم گرفت؛ وقتی کفیل وزارت مالیه عقیده دارد که باید روزمره زندگی کرد و نظرش درست مخالف فلسفه، برنامه ریزی است تلاش ما به جایی نخواهد رسید.

به این ترتیب فکر تهیه برنامه برای کارهای مملکت از بین رفت و شورای اقتصادی هم دیگر تشکیل نشد. نتیجه این شد که بعضی از کارهای غلط، مثل قرارداد تأسیس کارخانه ذوب آهن در کرج و کارخانه قند در شمال و سد کرخه، بدون مطالعه و برنامه ریزی انجام شد که نتیجه‌ای به جز اتلاف پول مملکت نداشت و کارهای مفیدی که ممکن بود با شرایط رضایت بخش آن ایام و با پشتیبانی کامل رضاشاه انجام داده شود چندین سال به تأخیر افتاد.

به طور کلی چون رضاشاه به استخدام متخصص اعتقاد نداشت اغلب کارهای بزرگی که در زمان او انجام شد معایب بزرگی هم داشت که در بعضی موارد طرح را غیر قابل استفاده کرده بود. از آن جمله می‌توان سد کرخه را نام برد... نمونه دیگر کارخانه قند چغندری بود که در شاهی نصب شد و پس از احداث معلوم شد که در آنجا محل مناسبی برای کشت چغندر وجود ندارد و کارخانه را، بعد از تحمّل خرج زیاد، برچیدند و به اراک منتقل کردند. نمونه برجسته دیگر طرح ذوب آهن کرج بود. (خاطرات...، صص ۳۰۴-۳۰۳).

باز هم درباره‌ی ذوب آهن:

«ذوب آهن»، زمانی که ابتهاج به ریاست «سازمان برنامه» منصوب می‌شود؛ دوباره مطرح می‌شود. او در این باره می‌نویسد: «یکی از طرح‌های مهمی که اجرای آن در سازمان برنامه در نظر گرفته شده بود تأسیس کارخانه ذوب آهن بود. برای اجرای چنین طرحی لازم بود مطالعات بسیار دقیقی، مخصوصاً از نظر تعیین محل مناسب برای احداث کارخانه، به عمل بیاید...» (خاطرات...، صص ۴۱۷).

او پس از بررسی گزارشی در این باره، که به وسیله سرپرست کار ذوب آهن [اسماعیل زنجانی] و یک متخصص فرانسوی که با او در این زمینه همکاری می‌کرد، تهیه شد؛ با دماغ کروب، وارد صحبت می‌شود: «وقتی با نماینده کنسرسیوم وارد مذاکره شدم او گفت که تأسیس ذوب آهن در کرج به این دلیل عملی نبوده که معادن شمال ایران به اندازه کافی سنگ آهن نداشته و فقط مصرف دو سال کارخانه را تأمین می‌کرده است. گذشته از آن ذغال سنگ این ناحیه برای مصرف کوره‌های ذوب آهن مناسب نبود. پرسیدم چطور چنین محلی را برای ایجاد ذوب آهن انتخاب کردید؟ جواب داد به ما گفتند شاه (رضاشاه) دستور داده است محل کارخانه باید همین جا باشد و ما هم ناچار قبول کردیم. بدین ترتیب محل نامناسبی را انتخاب کردند و مقداری از ماشین آلات را نیز از آلمان به ایران حمل و در کرج نصب نمودند.

هدایت اظهار داشته بود که در امور مربوط به اقوام هیچ گونه دخالتی ندارد. موضوع را به اطلاع شاه رساندم. شاه گفت قضیه را با نخست‌وزیر در میان بگذارید. جواب دادم این اقدام صورت گرفته و متأسفانه نتیجه‌ای نگرفته‌ام. بالاخره مجبور شدم به ژاپنی‌ها اطلاع بدهم که شخصاً مانع هر گونه اقدامی که ممکن است از طرف شخص ثالثی بعمل آید خواهم شد و به این ترتیب کشتی‌های ماهیگیری ژاپنی یکبار دیگر به ایران اعزام گردید. (خاطرات...، همان جا، صص ۴۱۴-۴۱۳). و، باز در ادامه: «سال بعد به من گزارش داده شد که ژاپنی‌ها حاضر نیستند به عملیات خود در خلیج فارس ادامه بدهند و کسی هم علت آن را نمی‌دانست. در نتیجه اصرار من بالاخره نامه‌ای از شرکت ژاپنی رسید که در آن اظهار داشته بودند شرکت مایل نیست در کاری که بنیاد پهلوی در آن دخالت دارد رقابت کنند. معلوم شد بنیاد پهلوی که به اهمیت خلیج فارس از لحاظ صید ماهی پی برده بود تصمیم گرفته است وارد این کار شود. نامه شرکت را به شاه دادم و گفتم ملاحظه می‌فرمائید. نتیجه مداخله بنیاد پهلوی در امور همین است.

به این ترتیب طرح ماهیگیری در خلیج فارس، تا جایی که به سازمان برنامه مربوط بود، برای همیشه متروک ماند...» (خاطرات...، صص ۴۱۷-۴۱۴).

«شاه کارهای پدر و پسر رضاشاه، راه آهن و ذوب آهن:

در کتاب، به پاره‌ای از طرح‌هایی که از سوی هواداران سلطنت، از جمله اقدامات برجسته‌ی «انجام گرفته» یا «در دست انجام» در زمان «رضاشاه» قلمداد می‌شوند [چون ذوب آهن و راه آهن]؛ برخورد شده است که درخور توجه می‌باشد:

xalvat.com

در رابطه با ذوب آهن:

«امان‌الله میرزا (جهانبانی) روزی برایم تعریف کرد که وقتی رضاشاه برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا می‌رفت از او، که برای مشایعت شاه رفته بود، می‌پرسد که کار ذوب آهن چطور شد؟ جهانبانی پاسخ می‌دهد مشغول هستیم. رضاشاه می‌گوید تا من از سفر برمی‌گردم باید این کار تمام شده باشد. رضاشاه عادت داشت هر سال چند روزی برای مسابقات اسب دوانی به ترکمن صحرا برود.

همان وقت امان‌الله میرزا به من گفت من نمی‌دانم چطور این کار را ده روزه تمام کنم. به هر حال نشستند و شب و روز با نمایندگان دماغ - کروب مذاکره کردند و قرارداد ذوب آهن را در کرج، با هزینه بیست و سه میلیون مارک، امضاء کردند. بدون این که واقعاً بدانند چکار می‌کنند. من از همان وقت به این نتیجه رسیدم که عمران مملکت بدون داشتن برنامه غیر ممکن است.» (کتاب خاطرات...، صص ۳۰۱-۳۰۰).



این واقعه در زمستان روی داده است و در نتیجه در اطاق بخاری می‌سوخته است. رضاشاه پرونده را توی بخاری می‌اندازد و می‌سوزاند و به وزیران می‌گوید از این اتاق بیرون نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید.

پس از رفتن رضاشاه، هیأت دولت، که در بین آنها حسن تقی زاده وزیر مالیه نیز بود، قرارداد را لغو کردند. سپس به دستور رضاشاه تقی زاده قرارداد جدیدی با شرکت نفت ایران و انگلیس امضاء کرد؛ و به موجب آن، همان امتیاز برای ۲۲ سال دیگر تجدید شد و این قرارداد به تصویب مجلس شورای ملی هم رسید، در صورتی که قرارداد سابق به تصویب مجلس نرسیده بود. گذشته از این، طبق قرارداد سابق، در انقضای مدت امتیازنامه تمام دستگاه‌های حفر چاه بلاعوض به مالکیت ایران در می‌آمد و حال آنکه در قرارداد جدید این ماده حذف شد.» (خاطرات...، ص ۲۲۴).



گفت خانواده بیهانی پانصد سال با عزت در ایران زیسته‌اند...

هنگام وقوع جنگ جهانی دوم شوروی باقیمانده ماشین آلات را در بین راه توقیف کرد و در نتیجه طرح ذوب آهن کرج ناتمام ماند.» (خاطرات...، ص ۴۱۸).

و در رابطه با راه آهن:

«در ساختمان راه آهن سرتاسری ایران، که بدون شک از کارهای برجسته رضاشاه بود، نیز مسأله تأمین هزینه اجرای آن، که تأثیر عمیقی

در وضع مالی و اقتصادی ایران داشت، مورد توجه قرار نگرفت. هزینه اجرای طرحی مانند راه آهن، که برای استفاده نسل‌های آینده احداث می‌شود نمی‌بایستی بر یک نسل تحمیل شود. این اصل مهم در مورد ساختمان راه آهن ایران رعایت نشد و نتیجه این بود که کلیه هزینه آن به صورت عوارض قند و شکر به یک نسل، آن هم به بزرگ‌ترین مصرف کنندگان قند و شکر که ضمناً فقیرترین طبقه جامعه بودند، یعنی کشاورزان و طبقات کارگر، تحمیل شد و در نتیجه اثرات تورم برای اولین بار در زندگی مردم آشکار گردید و هزینه زندگی به طور نامعقولی ترقی کرد. طرز صحیح اجرای برنامه بلند مدتی مانند راه آهن اینست که نسل حاضر و نسل‌هایی که در آینده از مزایای اجرای چنین طرحی استفاده می‌کنند در تأمین مخارج آن نیز سهیم باشند، و این عمل فقط به این صورت قابل اجرا است که هزینه طرح از راه تأمین وام از داخل و یا خارج کشور فراهم گردد. عدم رعایت این اصل نه فقط صحیح نیست بلکه خلاف انصاف و اصول سالم اقتصادی نیز می‌باشد. ولی چون رضاشاه نسبت به اخذ وام، بخصوص استقراض از خارج، تعصب و حساسیت فوق‌العاده‌ای داشت و کسی هم جرأت نمی‌کرد در اطراف این موضوع با او صحبت کند، ساختن راه آهن ایران از طریق عوارض قند و شکر نه فقط قابل تحسین نیست بلکه مورد ایراد نیز می‌باشد.» (خاطرات...، ص ۲۰۵-۲۰۴).

قرارداد «جان مولم» و «گروپ وان»:

ابتهاج، از نخستین درگیری خود با رئیس دولت کودتا [سرلشکر زاهدی] بر سر دو قرارداد، در آغاز کار خود در «سازمان برنامه» می‌گوید. طبعاً چنانکه خواهیم دید، شاه هم از جمله اهرم‌های فشاری است که اصرار به انعقاد هر چه سریع‌تر این قراردادها را دارند. به او گوش فرادهم:

«زاهدی به امضای دو قرارداد خیلی علاقه نشان می‌داد. یکی قرارداد با شرکت انگلیسی «جان مولم» برای ساختن شبکه راههای ایران و دیگری قراردادی با یک شرکت انگلیسی دیگر به نام «گروپ وان» برای بنادر خلیج فارس.» (خاطرات...، ص ۳۵۳).

ابتهاج، با این قراردادها مخالف است؛ و در رابطه با این قراردادها و چند و چون آنها و دلایل مخالفت خود، می‌نویسد:

«وقتی من به سازمان برنامه آمدم قرارداد با جان مولم تنظیم و به فارسی ترجمه شده و آماده امضاء بود و حتی خود شاه اصرار داشت که قرارداد هر چه زودتر امضاء شود. ولی من خواستم قبل از امضای هر قراردادی کاملاً در مورد آن مطالعه کافی کرده باشم. قراردادهای جان مولم و گروپ وان را برای مطالعه و اظهار نظر به براین کوهون، یکی از متخصصینی که بانک جهانی به طور موقت در اختیار من گذاشته بود، دادم. کوهون چند روز بعد گزارش داد که شرکت گروپ وان در واقع فقط یک دلال است که قصد دارد قراردادی امضا کند و بعد همان قرارداد را به شرکت دیگری واگذار نموده و پولی بگیرد. کوهون گفت که این شرکت حتی یک بندر هم در جایی نساخته است... در مورد قرارداد با جان مولم کوهون گفت من از این قرارداد مفتضح‌تر ندیده‌ام... قرارداد طوری تنظیم شده بود که قبل از انقضای هشت سال

xalvat.com

«رضاشاه» و «قرارداد نفت»:

یکی از «شاه» کارهای تاریخی «رضاشاه»، برخورد ملوکانه‌ی او به مسأله نفت و «قرارداد دارسی» است. با هم، گزارش «ابتهاج» از «ماوقع» را می‌خوانیم:

«رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ناگهان تصمیم گرفت که قرارداد امتیاز نفت را، که در سال ۱۹۰۱ بین دولت ناصرالدین شاه قاجار و ویلیام دارسی انگلیسی بسته شده بود، فسخ کند و بدین منظور، در یکی از جلسات هیأت دولت که در حضور او تشکیل شده بود، پرونده نفت را می‌خواهد. تیمورتاش، که تازه از سفر لندن و روسیه به ایران مراجعت کرده بود، پرونده را به هیأت وزیران می‌آورد. شاه با عصبانیت می‌پرسد دوسیه نفت چه شد. می‌گویند حاضر است.

جریان کارخانه‌ی سیمان، چه بود؟

ابتهاج، برای ما نقل می‌کند که: «در زمان نخست وزیری زاهدی موضوع ساختن کارخانه سیمان مطرح بود و من قصد داشتم یک مهندس مشاور برای مطالعه این کار استخدام کنم. یک روز زاهدی در جلسه شورای اقتصاد اصرار کرد زودتر تکلیف این کار را روشن کنم و گفت کارخانه سیمان یک آسیاب است آنوقت شما می‌خواهید برای ساختن یک آسیاب مهندس مشاور بیاورید؟ به او گفتم من طور دیگر نمی‌توانم کار کنم. جواب من باعث اوقات تلخی او شد به طوری که بلند شد و از جلسه بیرون رفت...» (خاطرات...، ص ۳۵۷).

و در ادامه مطلب در رابطه با جان مولم و...، ابتهاج می‌افزاید:

«بالاخره همانطور که من می‌خواستم عمل شد و شرائطی را هم که در قرارداد جان مولم گنجاندم به ما این امکان را داد که بعد از مدتی، وقتی دیدم کارشان را طبق قرارداد انجام نداده‌اند، قرارداد را لغو کنم.» (خاطرات...، همان جا، ص ۳۵۷).

نتیجه اینکه: «این برنامه راه سازی یکی از مفتضح‌ترین طرح‌هایی بود که در دست اجرای سازمان برنامه قرار داشت...مدتی بعد از فسخ قرارداد، یک روز در یکی از جلسات شورای اقتصاد، شاه بدون مقدمه گفت که ابتهاج همیشه با قرارداد مولم مخالف بود و من اصرار داشتم این کار انجام شود...» (خاطرات...، ص ۳۵۸).

کارخانه‌ی کود شیمیایی شیراز:

«کارخانه‌ی کود شیمیایی شیراز، از جمله برنامه‌های مطالعه نشده و بی ارزشی بوده که قرارداد احداث آن، بی هیچ گونه «آگهی مناقصه» و تنها با سود جستن نماینده‌ی «مقاطعه کاره از کانال نزدیکان به نخست وزیر [شریف امامی] منعقد می‌شود. ابتهاج، پس از آگاهی از چنین قراردادی، می‌گوید: «به نظر من انعقاد چنین قراردادی جنایت است». او می‌افزاید «البته متعاقب این حرف به شاه گفته بودند که ابتهاج می‌گوید این کار خیانت است...روز بعد علاء که فکر کرده بود ممکن است حرف من به شاه بر بخورد، تلفن کرد و گله کرد که شما نمی‌بایست چنین حرفی زده باشید. با تندی جواب دادم به جای این که بروید به شاه بگوئید حق با من است می‌فرمائید نباید چنین حرفی زده باشم؟» ابتهاج، می‌گوید: «درگیری من در مورد طرح کود شیمیایی شیراز به رفتن من از سازمان برنامه منتهی شده (خاطرات...، صص ۴۴۱-۴۲۸).

xalvat.com

کمی بیشتر درباره‌ی این کارخانه:

ابتهاج، دنباله‌ی ماجرا را چنین تعریف می‌کند:

«یکی دو روز بعد از شاه در این خصوص سؤال کردم. او هم موضوع کارخانه کود شیمیایی شیراز را تأیید کرد و گفت شما چطور خبر ندارید؟ گفتم می‌دانید که سازمان برنامه مشغول ایجاد چنین واحدی

سازمان برنامه حق نداشت، حتی در صورتی که از کار جان مولم ناراضی بود، قرارداد را لغو کند...» (خاطرات...، صص ۳۵۲-۳۵۴).

او می‌افزاید: «من مشغول مطالعه این دو قرارداد بودم که، در آغاز سال ۱۳۳۳، شاه برای یک سفر رسمی عازم آمریکا و انگلیس شد. اکنون، با دسترسی به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، معلوم می‌شود که در همان زمان گزارش‌هایی بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت خارجه انگلیس رد و بدل می‌شده که در این جایی مناسبت نیست به آنها اشاره کنم.» (خاطرات...، همان جا، ص ۳۵۴).

او سپس، پاره‌ای از این گزارش‌ها را نقل می‌کند و از جمله این گزارش که:

«پس از سفر شاه، وزارت خارجه انگلیس طی گزارش محرمانه، به استیونز اطلاع می‌دهد که اولاً سهیلی از سفر شاه به نفع دوستانش، که در معاملات دست داشتند، استفاده کرده است و ثانیاً شاه، طی اقامتش در لندن، تحت فشار قرار گرفته که به نفع جان مولم دخالت کند. سیف‌الله و اسدالله رشیدیان به نفع شرکت جان مولم فعالیت می‌کردند و جان مولم به دعوت آنها به ایران آمد و در ایام اقامت خود میهمان آنها بود. رشیدیان شاه را در لندن ملاقات کرد و شرح مفصلی از ابتهاج بدو گفت. شاه هم برای مولم پیام فرستاد که آیا نیازی به مداخله من هست؟ و از مولم جواب آمده بود که در حال حاضر چنین درخواستی ندارند.» (خاطرات...، ص ۳۵۵).

و به ایران که باز می‌گردیم: «در جلسه شورای اقتصاد، که با حضور سپهد زاهدی تشکیل شده بود، دوباره موضوع قرارداد با گروپ وان و جان مولم مطرح شد. زاهدی از من پرسید چرا زودتر شما این دو قرارداد را امضاء نمی‌کنید؟ جواب دادم من اشخاصی را آورده‌ام که این قراردادها را به دقت مطالعه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌ام که گروپ وان یک دلال است و اصلاً سابقه و صلاحیت و توانایی بندر سازی ندارد و به این جهت مطلقاً با آنها قرارداد امضاء نخواهم کرد. چطور ممکن است یک شرکتی بتواند فقط با صد هزار لیبره این کار را انجام بدهد؟ زاهدی گفت آخر امیرالبحری انگلیس، که از صد سال پیش راجع به بندر خلیج فارس تحقیقات مفصلی کرده، نتیجه اطلاعاتش را در اختیار این شرکت گذاشته است. گفتم که چنین چیزی غیر ممکن است و اینها به طور قطع دروغ می‌گویند. معاون وزیر راه در آن جلسه شدیداً از این قرارداد دفاع می‌کرد، مخصوصاً از جان مولم. در مورد این قرارداد گفتم شما اینها را به عنوان مهندس مشاور به کار دعوت کرده‌اید در حالی که اینها مهندس مشاور نیستند و خودشان هم از ابتدا گفته‌اند که ما مهندس مشاور نیستیم و کار ما مقاطعه کاری است. ولی شما اصرار کرده‌اید که آنها مهندس مشاور باشند...در آن جلسه برای اولین بار احساس کردم که زاهدی از من رنجش پیدا کرده است و وقتی موضوع احداث کارخانه سیمان پیش آمد به کلی میانه او بنا من تیره شد...» (خاطرات...، ص ۳۵۶).

محصول نبود همه ساله میلیون‌ها تومان ضرر می‌کرد و برای این که مردم از این ضررها مطلع نشوند آن را حتی در بودجهٔ مملکت نیاوردند و ضرر را از محل عواید شرکت نفت پرداخت می‌کردند. (خاطرات... همان جا، ص ۴۴۱).

رنجش شاه از ابتهاج:

ابتهاج، خود در رابطه با رنجش شاه از او، که به معنای گذاشتن نقطه‌ی پایان بر همکاری، آن



گفتم دستور شاه را به شریف امامی ابلاغ کنید...

دو با هم نیز بود؛ می‌نویسد:

«من در صحبت‌هایم با شاه کاملاً صریح و بدون رودربایستی بودم چون عقیده داشتم که باید تمام مطالب را بدون پرده پوشی به او گفت. این رویه گاهی باعث رنجش شاه می‌شد. مواقعی که به عنوان رئیس سازمان برنامه در شورای اقتصاد شرکت می‌کردم مطالبی مطرح می‌گردید و من فراموش می‌کردم که عده دیگری هم حضور دارند و مثل مواقعی که با شاه تنها بودم مطالبم را با صراحت بیان می‌کردم.

این رویه برای شاه ناگوار بود به طوری که یک بار پیغام داد که خوب نیست شما جلوی وزراء اینطور با من صحبت کنید. وقتی این پیغام به من رسید پیش شاه رفتم و گفتم اعلیحضرت می‌فرماید که من در شورای اقتصاد اینطور صحبت نکنم؟ شورا اصولاً برای مشورت است و من می‌آیم آنجا و می‌بینم مطالبی مطرح می‌شود که اگر تصویب بشود مصلحت نخواهد بود و اگر سکوت کنم و بعد نتیجه خوب نداشته باشد خود اعلیحضرت بعداً به من خواهید فرمود شما که آنجا بودید چرا چیزی نگفتید؟ من مجبورم این مطالب را بگویم در غیر اینصورت به شما خیانت کرده‌ام. این وزرائی که اینجا دور میز می‌نشینند اکثراً این قدر بی‌خاصیت و بی‌موجودیت هستند که مثل کرم می‌نشینند و عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند. می‌خواهید من هم مثل دیگران سکوت بکنم؟ اعلیحضرت تصور می‌فرماید اینها با همهٔ فرمایشات شما موافقت؟

این حرف خیلی به شاه برخورد و برافروخته شد. اما من ادامه دادم و گفتم... استدعا دارم سعی بفرمائید نظر وزراء را از آنها بی‌سید. لازم هم نیست که نظر آنها یا نظر مرا قبول کنید. اما قبل از اینکه تصمیم بگیرید وزراء را تشویق بفرمائید حرفشان را بزنند در غیر اینصورت فایدهٔ شورای اقتصاد چیست؟ اگر ناراحت می‌شوید مقرر بفرمائید مرا در این جلسات دعوت نکنند. اما اگر شرکت کنم و ببینم که تصمیمات غلطی گرفته می‌شود نمی‌توانم سکوت کنم. (خاطرات... صص ۴۳۲-۴۳۱).

xalvat.com

شاه به من گفت: آخر، من شاهم!

و، باز از یک دیدار توفانی با شاه می‌گوید:

«در یک مورد دیگر، در یکی از دیدارهایی که با شاه تنها بودم، او

در اهواز است و یک شرکت بلژیکی هم در مناقصهٔ بین‌المللی برنده شده است؛ زمینی که برای این کار خریداری شده کنار رودخانهٔ کارون است، یعنی در منطقه‌ای که منابع فراوان گاز وجود دارد؛ وانگهی شما می‌دانید که مصرف کود شیمیایی ایران از چهل هزار تن در سال تجاوز نمی‌کند و بنابراین ما به دو کارخانهٔ کود شیمیایی احتیاج نداریم. شاه گفت مگر اطلاع ندارید که تولیدات کارخانهٔ کود

شیمیایی شیراز منحصرأ برای صدور به خارج خواهد بود؟ شما قرارداد آن را از وزارت صنایع بخواهید. (خاطرات... ص ۴۳۹).

و در ادامه: «به اصفیا گفتم دستور شاه را به شریف امامی وزیر صنایع و معادن ابلاغ کند... چند روزی گذشت و خبری نشد. از اصفیا پرسیدم چطور شد؟ او هم اظهار بی‌اطلاعی کرد. گفتم به آنها بگوئید اگر قرارداد را به من ندهند به شاه خواهم گفت که من قرارداد را خواستم ولی آن را در اختیار من نگذاشتند. بلافاصله قرارداد را فرستادند.

من تصور می‌کردم این قرارداد هم مانند قراردادهائی است که در سازمان برنامه تهیه می‌شود... از اصفیا خواستم قرارداد را مطالعه کرده و خلاصه‌ای از آن را به من گزارش بدهد. صبح روز بعد اصفیا آمد و گفت من تا به حال قراردادی به این مفروضی ندیده بودم. از او پرسیدم چند صفحه است؟ گفت در حدود بیست صفحه. باور نمی‌کردم چنین چیزی امکان داشته باشد. خودم قرارداد را گرفتم و خواندم. مات و متحیر ماندم. بدون مناقصه قراردادی با شرکتی فرانسوی و یک شرکت انگلیسی منعقد کرده بودند که یک کارخانهٔ کود شیمیایی، با ظرفیت صد هزار تن در سال، در شیراز دائر کنند. هزینهٔ احداث این کارخانه ۵۰ درصد از هزینهٔ احداث کارخانهٔ کود شیمیایی اهواز بیشتر بود.

فوراً توسط علاء وزیر دربار یادداشتی برای شاه فرستادم مبنی بر این که در این قرارداد هزینهٔ طرح بر خلاف آنچه می‌فرمودید به عهدهٔ شرکت‌های سازنده نیست... وانگهی این صد هزار تن تولید را می‌خواهند از شیراز به کجا صادر کنند؟ قطع نظر از اینکه در شیراز منابع گاز وجود ندارد و راهی از شیراز به بوشهر ساخته نشده است، بندر بوشهر هم گنجایش کافی ندارد...

چند وقت بعد علاء تلفن کرد که اعلیحضرت می‌فرمایند مگر شما متم قرارداد را ندیده‌اید؟ اصفیا مأمور شد که متم قرارداد را بخواهد و چندی بعد آن را فرستادند... در این متم آمده بود که مقاطعه کار متعهد می‌شود اشخاصی را معرفی کند که تمام کود شیمیایی شیراز را با تخفیفی معقول نسبت به قیمت بازار جهانی خریداری و به خارج حمل کند. یکبار دیگر یادداشتی توسط علاء برای شاه فرستادم به این مضمون که این قرارداد دو پول ارزش ندارد زیرا... (خاطرات... صص ۴۴۰-۴۳۹).

و سرانجام، این کارخانه تأسیس شد ولی چون قادر به صدور

(۲۷-۱۳۳۳) و مؤسس بانک خصوصی در ایران بشمار می‌رود برجسته‌ترین اقتصاددان کشور است. به علاوه در خارج ایران او زابنوعان نمونه منحصر بفرد درستی و امانت و لیاقت می‌دانند و در ایران او به عنوان «نخستین دیوان سالار» شناخته می‌شود. ابتهاج در دهم اکتبر ۱۹۶۱ از طرف پلیس توقیف شد. (خاطرات... ص ۵۴۳).

و سرانجام: «با مطالعه این جریان عجیب آشکار می‌شود که ابتهاج بر پایه اتهامات وارد زندانی شده بود... در نتیجه دلایل دستگیری او را باید در امور سیاسی جستجو کرد. ابتهاج کمی بیش از یک ماه قبل از دستگیری خود در کنفرانس بین‌المللی صنایع در سانفرانسیسکو شرکت کرده و در آنجا نطقی ایراد نموده بود... او اعلام داشته بود که کمک‌های مالی یک کشور به کشور دیگر موجب می‌شود که منابع مالی مزبور بر اساس ملاحظات نظامی و سیاسی خرج شوند و به کار توسعه نیابند... و ایران در این زمینه نمونه خوبی است.

...بدین ترتیب یقین است که شاه او را نه به خاطر فساد مالی یا اتلاف منابع اقتصادی، که به علت انتقاد مستقیم از روابط رژیم ایران و ایالات متحده به زندان افکنده بود... کمتر کسی این اتهامات را باور می‌کرد. عقیده عمومی بر این بود که اتهام فساد مالی به عنوان یک تنبیه در مورد کسی که از لحاظ سیاسی به انتقاد از رژیم پرداخته بود به کار رفته است... (خاطرات... ص ۵۴۴).

محمد رضاشاه و پُل هائی برای رسیدن به «دروازه‌های تمدن بزرگ»

پیش از این، گزیده‌هایی از کتاب «خاطرات ابوالحسن ابتهاج»، در رابطه با دو «دوره» [دهه‌های ۲۰ و ۳۰] از زندگی «شاه» که بازیگر اصلی و محوری را در این «کتاب»، تشکیل می‌دهد [و دوره‌های مهم «ابتهاج»: سرپرستی «بانک ملی» و سپس «سازمان برنامه» نیز می‌باشد] آورده شد.

در اینجا آنچه که مربوط به «دوره‌ی سوم» سلطنت شاه [دهه‌ی ۴۰ و ۵۰] [پس از مغضوب شدن «ابتهاج» و به زندان افتادن او...] می‌باشد [و نسبتاً کوتاه‌تر از بخش پیشین و به گمان من، به گونه‌ای شتابزده نوشته شده (و شاید اشاره‌ی نویسنده در «پیشگفتار» کتاب، فروردین ۱۳۷۰، که «من متجاوز از بیست سال قبل تصمیم به نوشتن این خاطرات گرفتم»، ناظر به همین نکته باشد که چارچوب اصلی و اساسی کتاب، تا این زمان را در بر می‌گیرد)] را، و باز هم از کتاب و از زبان «ابتهاج»، بازگو می‌کنم؛ که در برگیرنده‌ی برخورد او به اصلاحات ارضی و... و انقلاب بهمین می‌باشد:

xalvat.com

اصلاحات ارضی:

ابتهاج، زمانی که «اصلاحات ارضی» به عنوان «شاه بیت» و انقلاب سفید» در دست اجرا بود؛ در زندان بود. او می‌نویسد:

در انجام امری خیلی اصرار کرد و وقتی متوجه شد که زیر بار نخواهم رفت با انگشت آهسته روی میز زد و گفت آخر من شاهم. جواب دادم صحیح می‌فرمائید، مملکت بیش از یک شاه نمی‌تواند داشته باشد، اما این دلیل نمی‌شود که دیگران کمتر از اعلیحضرت به کشورشان علاقه داشته باشند؛ و من بیش از سهم خودم به کشورم خدمت کرده‌ام. در ضمن اینکه این مطالب را می‌گفتم شروع کردم به جمع‌آوری اوراق و پرونده‌های پراکنده‌ای که طبق عادت دور و بر خود روی زمین می‌گذاشتم چون قصد داشتم بروم و از کار کناره‌گیری کنم. شاه با تکان دادن سر و نگاه به من فهماند که با گفته‌هایم موافقت دارد و موضوع همین جا خاتمه پیدا کرد. دو روز بعد در ضیافت شامی که به افتخار شیخ کویت در کاخ سعدآباد ترتیب داده شده بود اشرف پهلوی از من پرسید شما پیروز به اعلیحضرت چه گفتید؟ جریان را برای او تعریف کردم و تعجب کردم که چطور شاه موضوع را برای خواهرش بازگو کرده است. (خاطرات... ص ۴۳۳).

سر نوشت، به در می‌کوبد!

ناخشنودی شاه از ابتهاج، بنا به محتویات کتاب «خاطرات»؛ به خیلی پیش از این «رنجش» ملوکانه بر می‌گردد:

«در آذر ۱۳۴۴ دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن گزارش می‌دهد که یکی از اعضای سفارت گفتگویی «غیر معمولی» با امیر اسدالله علم، که در آن هنگام وزیر کشور بود، داشته است. علم به این شخص گفته بود که چند هفته پیش از طرف شاه مأموریت داشته که تحقیقاتی در مورد سازمان برنامه و ابتهاج بعمل آورد و بر اساس تحقیقات او شکی باقی نیست که ابتهاج نه مورد اطمینان اعضای سازمان برنامه است و نه آنها با او همکاری می‌کنند و بنابراین قادر به انجام هیچ یک از طرح‌های عمرانی نخواهد بود. علم اضافه کرده بود که بدو اعلیحضرت این مطلب را باور نمی‌کردند ولی بالاخره قانع شدند. دبیر اول سفارت آمریکا در ادامه گزارش خود می‌گوید استنباط عضوی که طرف صحبت علم بوده این است که قصد او استفسار نظر سفارت آمریکا در خصوص ابتهاج است و اطمینان دارد که به این ترتیب علم نیز به سایر مخالفین ابتهاج پیوسته است.» (خاطرات... ص ۴۳۲).

ابتهاج، مغضوب و در مظان اتهام و زندان:

در این جا به نقل مطلبی از کتاب «نخبگان سیاسی ایران»، درباره‌ی ابتهاج؛ می‌پردازم:

«...تحقیق در اینکه کدامیک از پرونده‌های فساد مالی در واقع پرونده خیانت سیاسی اشخاص است کار مشکلی است. با اینهمه شبکه شایعات در تهران بر سر برخی از این موارد اتفاق نظر دارند. شاید مشهورترین این موارد موضوع زندانی شدن ابوالحسن ابتهاج باشد. او که رئیس قبلی بانک ملی ایران (۲۹-۱۳۲۱)، مدیر عامل سازمان برنامه



مشاهده شد. (خاطرات...، صص ۵۶۱-۵۶۰).

پایان سخن: xalvat.com

خوش است که مقاله را، چون آغاز آن، با «سعدی» به پایان ببرم:

نکنند جور پیشه، سلطانی
 که نیاید ز گرگ چو پانی
 پادشاهی که طرح زور افکند
 پای دیوار مُلکِ خویش بگند!
 «سعدی»

یکم بهمن ۱۳۸۱ - ۲۱ ژانویه ۲۰۰۳

* یادآوری: چاپ و انتشار دوباره‌ی این مقاله، با ذکر مأخذ، آزاد می‌باشد!



«هنگامی که برنامه اصلاحات ارضی آغاز شد هنوز در زندان بودم. من با نحوه اصلاحات ارضی شاه به ترتیبی که اعلام شد موافق نبودم و نمی‌پسندیدم که با اعمال زور املاک مردم را گرفته و بین زارعین تقسیم کنند و اجرای چنین طرحی را به ضرر کشاورزی مملکت می‌دانستم و اعتقاد داشتم که دولت باید راه حل‌های دیگری پیدا کند که از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عملی باشد و اصل مالکیت محترم شمرده شود.» (خاطرات...، ص ۵۳۷).

انقلاب بهمن ۱۳۵۷:

ابتهاج، که آن همه به شاه، در رابطه با هر گونه لغزشی اندرز می‌داد و ناگزیری سقوط او را در صورت دنبال کردن راه خطائی که در پیش گرفته بود به او گوشزد کرده بود؛ طبعاً نباید از وقوع زمین لرزه به شگفت افتاده باشد. اما او، خلاف این را می‌گوید: «علیرغم اخطاری که از سال‌ها پیش در مورد نحوه حکومت شاه می‌کردم، تا اوائل سال ۱۳۵۷ که به سفر می‌رفتم احساس نمی‌کردم که ممکن است به این زودی حادثه‌ای رخ دهد. وقایعی که سرانجام منجر به انقلاب ایران شد به حدی سریع انجام گرفت که حیرت‌انگیز بود.» (خاطرات...، صص ۵۵۹-۵۶۰).

او، به بخشی از کارهای نمایی شاه؛ اشاره می‌کند و آن‌ها را در سقوط شاه، مؤثر می‌شمارد. اینها؛ به گفته‌ی ابتهاج، عبارت بودند از: «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را در سال ۱۳۵۰ با صرف میلیون‌ها دلار در بیابان‌های خشک و بی آب و علف مرودشت با نمایی که بیشتر به فیلم‌های مبتذل هالیوودی شباهت داشت صرفاً به این خاطر برگزار کرد که به سران کشورها ثابت کند شاهنشاهی او سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد. تقویم کشور را، که ریشه‌های تاریخی و مذهبی داشت، به تقویم شاهنشاهی تبدیل کرد. چون دیگر حتی تحمل احزاب فرمایشی را هم نداشت با تشکیل حزب رستاخیز و یک حزبی کردن مملکت اعلام کرد که هر کس مایل نیست به عضویت حزب رستاخیز در آید گذرنامه‌اش را بگیرد و مملکت را ترک کند...»

جشن هنر شیراز با صرف هزینه‌های هنگفت و به ترتیبی که انجام شد... بدون تردید اثر سوء در برداشت و گذشته از آن برداشت مردم عادی از تمدن و فرهنگ غرب دیدن و شنیدن همین گونه برنامه‌ها بود. دایر کردن قمارخانه در جزیره کیش با پول آستان قدس رضوی و همچنین از محل صندوق بازنشستگی کارمندان شرکت نفت که با بهره نازلی نزد بانک عمران سپرده می‌شد از خبط‌های دیگر بود.

این‌ها همه پل‌هایی بود برای رسیدن به «دروازه‌های تمدن بزرگ» که شاه نوید آن را به مردم ایران می‌داد و عاقبت شوم آن به چشم